

## فروغ و جریان روشنفکری

مختار ابراهیمی<sup>۱</sup>، عبدالله طاهری<sup>۲</sup>

۱-استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

۲-دانشجوی کارشناسی ارشد، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران

### چکیده

به دنبال صنعتی شدن جوامع اروپایی و شروع رنسانس‌های مختلف علمی و صنعتی که از فرانسه قرن ۱۸ و ۱۹ میلادی آغاز و سپس بسط آن به کل جامعه اروپایی، اندیشه‌های نو که محصول تغییر و تحولات عمیق صنعتی و علمی و به تبع آن تغییر در احوالات و فرهنگ‌های اروپایی آن روزگار بود، شروع به رشد و نمو کردند و به اصلاح برخی اندیشه‌های کهنه و دست و پاگیر در آن روزگار منجر شدند، ورود محصولات صنعتی، گسترش روز افزون صنعت چاپ، اعزام تحصیل کردگان ایرانی به خارج از کشور در اواخر دوران قاجار و نیاز به ایجاد تحول در شالوده‌ی اجتماع که ذهن افراد تحصیل کرده را به خود مشغول کرده بود، همه و همه باعث ایجاد نوعی نگرش خاص به هنجارهای سنتی شده بود که راه رشد برخی از افکار تجدد خواهانه آن روزگار را نه تنها بسته بلکه سعی در زدن مهر ابطال و خفه کردن در نطفه این افکار داشتند، در این بین شاعران و نویسندگانی بودند که با وجود مخالفت‌های شدید جوامع مذهبی دوره‌ی خود با افکار روشنفکرانه راه خود را می‌پیمودند و طعنه‌ها و وسه‌های خلاف اخلاق را نیز تحمل کردند، یکی از این روشنفکران معاصر، شاعر ارزشمند فروغ فرخزاد می‌باشد که با وجود فراز و نشیب‌های زیاد و بعضاً افکار متضاد در شعرش که حاصل تغییرات روحی و احوالات درونی و فکری می‌باشد، سعی در شکستن بعضی تابوهای جامعه زمان خود، همچون نگرش‌های سخیفانه به مقام زن و دعوت به مبارزه و زدودن تاریکی‌های فکری و نگرش خلاف عرف به مذهب و عقاید مذهبی و زمینی دیدن به جای آسمانی دیدن دارد. در این مقاله سعی شده است در حد مجال ابتدا با تشریح و توضیح درباره‌ی مفهوم روشنفکری؛ چگونگی به وجود آمدن این افکار؛ ورود آن‌ها به شعر معاصر فارسی و تأثیر پذیری فروغ فرخزاد از این افکار و به کارگیری و انعکاس آن‌ها در شعرش مورد واکاوی قرار گیرد. نشان داده می‌شود چگونه تغییر در افکار یک شاعر می‌تواند به تغییر در رویه شعری او منجر شود و اگر این تغییر در جهت مثبت و سازنده باشد می‌تواند باعث بقا و جاودانگی نام شاعر باشد.

واژه‌های کلیدی: ساخت‌های مقارن نحوی، زیباشناسی، کارکرد معنایی، خاقانی

## ۱. مقدمه

## ۱-۱ پیدایش روشنفکری

قبل از تبیین مفهوم روشنفکری و ارائه تعاریف متعدد از این پدیده بایستی نگاهی مجمل و تاریخی به چگونگی شکل گیری این اندیشه‌ها و ورود آن‌ها به جامعه‌ی ایرانی داشته باشیم و سپس به اصل موضوع یعنی تعریف و واکاوی مفهوم روشنفکری بپردازیم و خواهیم دید چگونه یک روشنفکر می‌تواند تأثیر و تأثر دو سویه از از تحولات و دگرگونی‌های زمان و اجتماع خود داشته باشد. در رابطه با چگونگی پیدایش ایدیولوژی‌های روشنفکرانه دو دیدگاه کلی و البته قابل نقد از هر دو طرف وجود دارد، دیدگاه اول که روشنفکری را محصول رشد و انقلاب صنعتی در فرانسه قرن ۱۸ میلادی می‌دانند سپس گسترش صنایع و کارخانجات و صنعت چاپ و گسترش علم به معنی تجربی آن در جامعه‌ی اروپایی قرن ۱۸ و ایجاد رنسانس‌های پی در پی تجاری، صنعتی، اقتصادی، علمی می‌دانند که کم‌کم این تغییر و تحولات بر جامعه‌های سنتی جهان سوم تأثیر نهاد، میشل فوکو (۱) در این رابطه می‌گوید: ((از آغاز عصر صنعتی تمدن غرب زیست‌شناسی ما را به اشغال خود درآورد، به مضع نوعی سیاست تنانی (تن) همراه با نوعی سیاست زیستی دست زد، علوم انسانی چون روانشناسی و طب و جمعیت‌شناسی بار دیگر اتحادی مهم و اساسی میان قدرت و معرفت به وجود آوردند و این قدرت همراه با معرفت فرهنگ غالب بر دیگر جوامع شد)). (میشل فوکو، ۱۳۸۹: ۷۵) بعدها کسانی چون منتسکیو و روسو (۲) و کانت (۳) با ارائه اندیشه‌های فلسفی درباره طبقه بندی و چگونگی شکل گیری و هدایت جوامع انسانی افکار تازه‌ای در روح انسان اروپایی آن دوره دمیدند؛ که متأسفانه بسیاری از جوامع شرقی علی‌الخصوص روشنفکر نماها خشک مغزی با گرفتن قالب کلی و بدون تغییر اندیشه‌های آنان در سبب ایجاد تغییراتی فکری و روحانی در جامعه سنتی اواخر عهد قاجار در ایران برآمدند؛ و به وضوح دیده شد بسیاری از این افراد چه شکست‌های مفتضحانه‌ای که تحمل نکردند. بسیاری از اندیشمندان روشنفکری را به دو قسم تقسیم می‌کنند ۱- روشنفکری در مفهوم عام آن ۲- روشنفکری در مفهوم خاص آن.

در نگاه اول شاید چنین به نظر آید که روشنفکری در مفهوم عام یعنی آگاهی‌های اجتماعی عموم مردم در هر زمینه‌ای، اما چینی نیست روشنفکر عام را روشنفکری قلمداد کرده‌اند که قبل از به وجود آمدن مکاتب مختلف غربی و ایسم‌های فلسفی آن در جوامع بشری وجود داشته‌اند، و به تبع روشنفکر در مفهوم خاص آن کسی است که متأثر از اندیشه‌های غربی و انقلاب‌های صنعتی اروپای قرن‌های ۱۷ و ۱۸ میلادی باشد، با پذیرش چنین تعریفی به قول دکتر رضا داوری ((روشنفکری عمری به درازای عمر بشریت دارد.)) روشنفکری نه زائیده‌ی یک فرهنگ خاص و یا کشور خاصی است بلکه در هر جامعه‌ای و در هر دوره‌ای روشنفکر در در مفهوم عام آن وجود دارد؛ با چنین نگاهی افرادی چون خواجه نصیر الدین طوسی، خواجه نظام الملک، بو علی سینا، فارابی، رازی، ابن خلدون و ... در تاریخ ایران را می‌توان روشنفکر (در مفهوم عام) و افرادی چون تقی زاده، آخوند زاده، هدایت، جلال آل احمد، و کسانی دیگر که با تکیه بر آرای فیلسوفان غربی همچون کانت سعی در اصلاح و بازنگری اندیشه‌های توده‌ی مردم در ایران داشتند روشنفکران خاص به حساب می‌آیند.

## ۱-۲ در تعریف مفهوم روشنفکری و رسالت روشنفکر

درباره‌ی تعریف روشنفکری و مفهوم روشنفکر دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ البته قبل از تعریف و نمایاندن مفهوم این پدیده نیاز است به نکته‌ای مهم و در خور توجه که هم در نوشته‌های دکتر شریعتی و هم جلال آل احمد و دکتر سروش درباره‌ی کلمه روشنفکری و روشنفکر وجود دارد اشاره‌ای کنیم؛ نامبردگان ارجمند واژه‌ی روشنفکر را ترجمه ناصحیحی از کلمه (INTELLECTUAL) فرانسوی می‌دانند دکتر شریعتی در مقاله‌ای تحت عنوان ((درباره‌ی روشنفکری)) بیان می‌دارد، کلمه‌ی روشنفکر ترجمه‌ی ناصحیحی است از کلمه‌ی (INTELLECTUAL) فرانسوی به شکل غلط و نادرستی در جامعه‌ی ایران جا افتاده است، هم دکتر شریعتی و هم آل احمد معتقدند که کلمه‌ی روشنفکر بر کسی اطلاق می‌شود که به نوعی با ذهن و ذهنیت و تصور سر و کار دارد، با این تعریف دکتر شریعتی یک ریاضی دان یا یک مهندس که هیچ گونه دخالتی در امور اجتماعی و سیاسی ندارد را یک روشنفکر می‌نامد چرا که با مفاهیم ذهنی و علمی سر و کار دارد به دلیل همین نارسایی در ترجمه وی معتقد است باید این کلمه را ((منور

الفکر)) یا ((روشنگر)) ترجمه می‌کردند که جلال و دکتر سروش هم تأییدی بر این نظر دارند. باری، آنچه مد نظر این مقاله است تبیین مفهوم روشنفکری در حد مجال و ظرفیت یک مقاله علمی است و نه پرداختن به اصل و ریشه‌ی این مفهوم. پدیده‌ی روشنفکری یکی از جریان‌هایی است که در اثر حاکمیت ذهن و فکر و اندیشه بر بافت اجتماعی یک جامعه پدید می‌آید، بدین معنا که حاکمیت اندیشه (اندیشه‌ی صحیح در جهت رشد و توالی جامعه) بر یک جامعه است که مفهوم روشنفکری را معنا می‌بخشد، این پدیده که از آن به عنوان روشنفکری یاد می‌شود در برخورد با ماهیت آرمانی و فرهنگ حاکم بر یک جامعه در زمان‌های متفاوت و با توجه به علل فرهنگی و سیاسی و اجتماعی حاکم بر یک جامعه انعکاس و رنگ‌های مختلفی و در نهایت تعریف‌های متفاوتی را به خود می‌گیرد.

در باب روشنفکری تعاریف متعددی ارائه گردید که هر کدام از جنبه‌های مختلفی به این جریان نگاه کرده‌اند، ریمون آرون جامعه شناس معروف فرانسوی معتقد است که همیشه افق دید روشنفکر جلوتر از افق دید صاحبان قدرت است لذا در هر جامعه بی روشنفکری و اصحاب قدرت کشمکش وجود دارد، فرهنگ آکادمی فرانسه در باب تعریف روشنفکر این گونه نوشته است؛ روشنفکر کسی است که اندیشه، هوش و تفکر، ملاک جهت دهنده زندگی وی به حساب می‌آید، مجتبی مینوی تهرانی معتقد است ((روشنفکر موظف است تغییر در اذهان ایجاد کند))، به نظر می‌آید جامعیت این تعریف وقتی است که بدانیم روشنفکر واقعی کسی است که آگاه به زمان و مسائل دوره‌ی خودش باشد، و رای همه‌ی دیدگاه‌ها و نظریات زمان شناس و متعلق به زمان باشد به واقع یکی از دلایل عمده ناباروری اندیشه‌های روشنفکرانه بعضی از روشنفکران عدم شناخت موقعیت مکانی و زمانی عصر خویش است، روشنفکر مقابل پریشانی و تاریکی تعریف نمی‌شود بلکه روشنی دهنده در مقابل تاریکی‌ها و آگاهی نسبت به خفایا و زوایای مسائل اجتماعی است، روشنفکر با حکم عقل و خرد و دست آویز قرار دادن احکام خرد ورزانه سعی در ابطال قوانین نادرست جامعه و ملت خود دارد، دکتر سروش معتقد است ((روشنفکران متفکرانی حیرت زده و دردمند و درمان طلب هستند، گوهر روشنفکری عبارت از شرح صدر و آگاهی به راز زندگی غفلت آمیز مردم و غم خواری برای آنان است.)) (سروش، ۱۳۷۰: ۲۳) به واقع یک روشنفکر از همه مراحل تقلید و شنیدن و گردن نهادن به احکام صادره گذشته است و به مرحله تحقیق و اثبات رسیده است، برای او اثبات شده است که کدام حکم پذیرفتنی و کدام ابطال و پوچ است، او نه تنها درد مند بوم خویش است بلکه دردمند کل جامعه پیرامون خود و در نهایت نوع بشریت است، یکی از کسانی که مطالعات جامع و گسترده‌ای در زمینه روشنفکری و تاثیرات آن بر اجتماع انجام داده است جلال آل احمد است، و این تفکرات را در دو کتاب ارزشمند خود ((غرب زدگی)) و ((خدمت و خیانت روشنفکران)) ابراز کرده است، وی معتقد است روشنفکر کسی است که در اندیشه خود آزاد است و آزادانه تفکر می‌کند و تعقل کرده و دارای جهان بینی علمی است، وی روشنفکر را اهل سیاست می‌داند در نظر جلال روشنفکری تجدید حیات دوباره‌ی عالم انسانی و بازگشت به اصل وجودی خود است، سیمین دانشور همسر جلال آل احمد درباره‌ی وی می‌نویسد ((به نظر من جلال بیشتر از یک نویسنده، یک شخص سیاسی بود و عقاید سیاسی خود را از زبان قهرمانان داستان‌هایش بیان می‌کرد)). دکتر رضا داوری درباره‌ی وی چنین می‌گوید: ((آل احمد روشنفکری را مقید به سیاست دانسته و در نظر او سیاست بالاتر از همه چیز است چرا که در عرصه سیاست است که تکلیف خوبی‌ها، بدی‌ها، ظلم‌ها، و ستم‌ها و عدل و داد معلوم می‌شود.)) هدف از آوردن این تعریف از جلال بیان یک نکته ضروری است درباره‌ی روشنفکری از دیدگاه وی، او چنان که آمد روشنفکر را اهل سیاست می‌داند و در افتادن با امور سیاسی جز لاینفک روشنفکری از دیدگاه جلال است او او خواه روشنفکر یک روشنفکر دینی باشد یک سکولار<sup>(۴)</sup> یا نهیلیسم<sup>(۵)</sup> یا ماتریالیسم<sup>(۶)</sup> و یا مقید به هر مکتب فکری دیگری که باشد وقتی برای روشن کردن تاریکی راه ملتی فریاد بر می‌آورد وظیفه‌ی اجتماع می‌دان که دستگیری وی کنند او خود می‌گوید ((صرف نظر از این عواقب وقتی با چنان فتوا دهنده‌ای طرفیم نمی‌توانیم گمان کنیم کسی است که قدمی از سر تعصب بر داشته است و یا از سر جهل یا برای حفظ عناوین خود متن این فتوا فریاد می‌زند او مردی است که می‌خواهد سر نوشت بشری را دست گیرد.)) (غرب زدگی، ۱۳۸۰: ۵۰) به نظر وی اهمیت روشنفکری در حدی است که وی می‌تواند سرنوشت جامعه را بر عهده بگیرد، در اهمیت این موضوع همین بس که چیلای میلوش نویسنده‌ی لهستانی گفته است که: ((تسلط بر روشنفکران کلید حکومت بر کشور است)). و میشل فو کو فیلسوف فرانسوی

می‌گوید: ((گمان می‌کنم تعریف روشنفکر ممکن نیست مگر آنکه در عین حال بر این نکته تأکید کنیم که هیچ روشنفکری نیست که درگیر سیاست نباشد))

### ۳-۱ روشنفکر و اجتماع انسانی

روشنفکر به دنبال تبیین عقاید خود و انطباق آن‌ها با جامعه‌ی خود می‌باشد، موفقیت روشنفکر در تبیین و و انطباق اندیشه‌های بسته به میزان پذیرش آن‌ها در سطح توده و عوام می‌باشد، بی‌تردید سخن گفتن درباره‌ی مفاهیم و مکاتب غربی و دیدگاه آن‌ها در رابطه با انسان و نوع اندیشه‌ی آن‌ها گاه تضادهای آشکاری با اندیشه‌های حاکم بر جوامع سنتی خصوصاً جوامع دینی مذهبی پیدا می‌کند. این چنین است که تولد کلمه‌ای به نام غرب زدگی یا غرب زده (WESTERNISATION) اتفاق می‌افتد، در تقابل بین دو فرهنگ متفاوت همیشه یکی مغلوب است و دیگری غالب، دکتور سروش غرب زدگی را محصول رویارویی و مواجهه دو فرهنگ باهم می‌داند که یکی بسیار ضعیف و رنجور با دستانی خالی و فرهنگ دیگر با دستانی پر از تکنولوژی و خرد؛ و آشکار است در این مواجهه نابرابر غالب و مغلوب کدام است. اصطلاح غرب زدگی محصول و زاییده‌ی تفکر آل احمد در مواجهه با این فرهنگ غنی بود، آنجا که متذکر می‌شود از رویارویی و خطرات این جنگ فرهنگ‌ها؛ و راه حل آن را بازگشت به اصل خود و احیای تمدن فراموش شده‌ی و قد علم کردن مقابل فرهنگ مهاجم غرب می‌داند.

با مطالعه و دقت در متفکران در معنای خاص آن قضیه به طور کامل روشن می‌شود آن دسته از متفکرانی که بر پایه‌ی سنت ب تقابل با فرهنگ مهاجم رفتند و متأثر از آن شدند در هنگام تأویل افکار روشنفکرانه‌ی خود مورد قبول و پذیرش بیشتری نسبت به آن دسته از غرب زدگانی شدند که بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای پشت بر سنت خود کرده‌اند و یکجا جام این مکاتب را بر سر کشیدند، آنجا که این افراد نه نوشته‌های آنان مورد قبول واقع شد و نه در مقام عمل توانستند روشنگری ایجاد کنند، این درست همان نقطه‌ی تمایز بین روشنفکر در مفهوم واقعی آن و روشنفکر در مفهوم مجازی آن است، تقابل بین روشنفکران و جامعه‌ی سنتی و علی‌الخصوص مذهبی تقابلی بسیار طولانی است از تقابل آن‌ها با کلیسا و کاتولیک تا تقابل آن‌ها در اسلام که کنیه‌ی ابوالحکم بدل به ابوجهل می‌شود تا رسیدن در عرصه مشروطیت ایران و تیغ زبان درازی و زمان شناسی خوردن کسانی چون احمد کسروی، به هر حال واضح است که یک روشنفکر همیشه بر پایه‌ی سنت‌های خود به پذیرش فرهنگ مهاجم می‌رود، و اگر با چشم کور به استقبال از اندیشه‌های ورودی رویم بیم گرویدن به جریانی می‌شویم که ناخود آگاه وارد می‌شود و به دلیل عدم شناخت به کنه و عمق نفوذ می‌کند همانند جریانات ماتریالیستی که شاعران عصر مشروطه دعوی آن را داشتند و از آنجا گریزی به مفهوم آزادی فردی زدند بدون آنکه خود بدانند تا آنجا که شیخ فضل الله نوری نسبت به این جریانات واکنش تندی نشان داد و فرمودند: ((اگر چه حفظ نظام عالم محتاج قانون است... ولی بر عامه‌ی متدینین معلوم است بهترین قوانین، قانون الهی است)) پذیرش برخی افکار وارداتی از غرب که بعضی را خام خوری کرده‌اند و بدون توجه به پایه‌های سنتی و اسلامی و دینی مردم و جامعه‌ی خود سعی در تثبیت این عقاید داشته‌اند واکنش‌های تندی را علیه آنان به پا کرده بود طوری که دکتور سروش با موضع‌گیری نسبت به برخی از آنان این گونه درباره‌ی برخی از آنان قضاوت می‌کند: ((میرزا آقا خان و احمد روحی و افضل الملک بی‌دین بودند، فروغی سست عقیده‌ای عملی ظلم، هدایت فریود یستی بورژوا منش و دشتی هوسرانی فرومایه و بی‌اعتقاد)) (سروش، ۱۳۷۱: ۳۱) به واقع جریانات روشنفکرانه‌ای که بعد از دوره‌ی مشروطه خصوصاً در تکوین ساخت جامعه و دولت جدید قد علم کرد و به ایفای نقش می‌پرداخت و خواسته‌هایی مانند ((تجدید هویت و سنت‌های ملی ایران، منع دخالت‌های روحانیون در سیاست، وضع قانون اساسی جدید به شیوه‌ی اروپا، تأسیس نهادهای جدید بر اساس حاکمیت ملی و ایجاد مبانی دولت ملی مدرن داشت.)) (بشریه، ۱۳۸۵: ۲۵) و با پی‌ریزی این افکار در صدد احیای تمدن دیگری و قدرت اندیشه‌ی دیگری بودند تا شاید کشتی طوفان زده و رنجور حکومت قاجاری را سامانی دهند، اما در ورطه‌ی قیاس‌های نابجای خود رو به انحطاط نهادند. این افراد هم در نگاه وقاد جلال آل احمد بر چسب‌های ((زن صفت))، ((هرهری مذهب))، ((قرتی))، ((پا در هوا))، ((راحت طلب))، ((بی تخصص))، ((بی شخصیت))، ((چشم به دهان غرب))، را خورده‌اند، ژان پل سارتر معتقد است: ((انسان باید تابع خودش باشد و آزادی تام انسان از هر حکمی به جز خودش ملاک تمدن غربی است.)) این نوع نگاه روشنفکرانه غربی است که بدون شک با در نظر گرفتن این مفهوم

تعریف پایه‌ای روشنفکری غربی در برخورد با فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر که چنین تعریفی در چارچوب فرهنگی آن جوامع نمی‌گنجد جای بسی تأمل و بازنگری دارد.

## ۲- شاعر و روشنفکری

اگر چه افلاطون و آرای او در باب شعر و شاعران آن است که با کمال احترام و بزرگداشت مقام شاعر بایستی آن را با کلاه بزرگی و رفعت با احترام تمام از مدینه‌ی فاضله‌ی مورد نظر افلاطون به در کرد و عطای آن‌ها را به لقایشان بخشید ولی در بین همین کسان نیز افرادی هستند که به جای غرقه شدن در توهّمات شاعرانه به حکم تعقل و خرد است که شروع به سرودن می‌کنند، و حقیقت نمایی جای توهم و خرد مندی جای تصاویر تکراری و مبتذل شعری را می‌گیرد و این در شعر امروز به نحوی بارزتر از ادبیات گذشته‌ی ماست، همدردی شاعر با اجتماع و یکی شدن با آحاد ملت از ویژگی‌های ادبیات روشنفکرانه است، آنجا که سخن از هد و رسالت ادبیات روشنفکرانه به میان می‌آید یکی شدن شاعر با مردم و در مقام درک آن‌ها قرار گرفتن از مهمترین مختصات این نوع شعر است؛ (یکی از مشخصات مهم شعر امروز خاصیت حقیقت‌نمایی یا (VERSIMILITUDE) می‌باشد، زیرا شعر منبعث از محیط امروزی است و لذا خواننده در احساسات و تجربیات شاعر سهیم می‌شود، حقیقت‌نمایی گاهی بستگی به این دارد که شاعر تا چه حد از سرچشمه‌ی و منابع (RESOURCE) مشترک با خواننده استفاده کند. (شمیسا، ۱۳۸۲: ۳۵) ارسطو هم در مخلص رساله‌ی خود درباره‌ی شعر چند ویژگی را بر می‌شمرد و می‌گوید: ((شعر وصف حقایق کلی است و تاریخ، شرح حقایق فردی، پس شعر از تاریخ فلسفی تر است.)) (افغان، ۱۳۸۸: ۷۸)، حقیقت‌نمایی و ایجاد تصاویر مربوط به حقیقت‌زدگانی بشری اعم از درد رنج تا شادی و غم از بارزترین مشخصات شعر نو معاصر است، این هم نیست مگر تأثیر ادبیات روشنفکرانه در ادبیاتی که دستمایه‌ی فخر و مباهات بعضی شاعران و مشحون از مدح‌های سر تا پا اغراق و دروغ و تملق‌های شاعرانه و هجوهای خلاف عرف جامعه بوده است، و این ((شاعران نو گرا که دیگر چشم به دست حاکمان ندوخته‌اند آرزوهایی را بیان می‌کنند که بیانگر احساسات و نیازهای خوانندگان باشد.)) (بزرگ علوی، ۱۳۸۶: ۵۵) و درد مندی و نیاز و شناختن این نیازهاست که شاعر را از عالم تجریدی شاعرانه‌اش به سمت پایین می‌کشد تا در محیط طبیعی تر نفس بکشد و بسراید.

## ۲-۱ فروغ و روشنفکری

بی تردید فروغ فرخزاد یکی از شاعران بزرگ معاصر و دارای اندیشه‌های آمیخته با جریانات روشنفکرانه بعد از انقلاب مشروطه است، جریان زندگی فروغ و دقت در مطالعه اشعار وی دو جریان کاملاً متفاوت از شعر وی ارائه می‌دهد، قسم اول اشعار وی جریانی کاملاً متفاوت از قسم دوم اشعار وی دارد، فروغ در مجموعه‌های اسیر، دیوار، عصیان خود فروغی کاملاً اسیر و در بند مسائل روزمره و مبتذل و حقیری است که گاه با خواندن اشعار این مجموعه‌ها به یاد شاعران دسته چندم می‌افتیم، فروغی که در اسیر و دیوار مطرح است فروغی کاملاً زمینی، اسیر مبتذلات جسمانی و جنسی است که مفاهیم بلند انسانی هیچ نقشی در آن‌ها ندارند، بیان چنین سخنانی آن هم از زبان یک زن در جامعه‌ی سنتی ایرانی آن روز بسیار بعید و غیر قابل قبول می‌بود، و انتقادات فراوانی نصیب او کرده بود؛ چرا که ((اندیشه‌های مورد قبول اکثریت که به دلایل اجتماعی یا بنا بر مصلحت اعتقادی انعطاف ناپذیر به آن‌ها وجود دارد با اندیشه‌های نو در تضادند.)) (برونوفسکی، ۱۳۷۹: ۱۰).

اما خوشبختانه فروغ در این سطح و اندیشه‌اش نماند و به زودی متوجه خطاهای آشکار خود در زمینه‌ی حیات شاعری خود گردید او با تغییر رویه و عطف به ماسبق بنیادهای محکم فرهنگی و باورداشت‌های اجتماعی جامعه روز خود نگرش دیگری در شعرش پیش گرفت، و آن فروغی که شعرهای به شدت سرکش و زنانه و رمانتیک در سه مجموعه (اسیر، دیوار، عصیان) بود به نحوی با سرودن مجموعه شعر جدید خود فروغی دیگر را در معرض همگان قرار داد ((این تحول فکری او به اندازه‌ای بود که مجموعه‌ی بعدش ر تولد دیگر نام نهاد.)) (حاکمی، ۱۳۸۶: ۷۹) به نظر می‌آید در پخته شدن شعر او سفرهایی که وی به اروپا داشته اس تأثیرات زیادی بر جریان فکری وی داشتند فروغ برای گریز از بحث‌های ژورنالیستی و گیر نیفتادن در دام آن‌ها دوری از زندگی یکنواخت و ناهنجار خود برای مدتی به سفر اروپا رفت و بسیار تلاش کرد و در این سفر خود با فرهنگ اروپا آشنا شود و اثرات این

آشنایی را بعدها در اشعار و طرز تفکر او به خوبی می‌توان مشاهده کرد او به تئاترها اروپا رفت و موزه‌های آنجا را مشاهده کرد، زبان ایتالیایی، فرانسه، انگلیسی و آلمانی را با اشتیاق هر چه تمام آموخت و این سفر و مشاهدات و آشنایی با افکار فیلسوفان غربی و سخنان روشنفکرانه آنان بود که فروغی دیگر را ارائه داد و این تغییر رویه را به شکلی آشکار در شعر می‌توان دید و گویا مصداق این سخن عین القضاة همدانی است که گفته است: ((جوانمردا این شعرها را آینه دان که آینه را صورتی نیست در خود اما هر که در او ننگه کند صورت خود تواند دید و همچنین میدان که شعر در خود هیچ معنی نیست اما هر کس از آن توان دید که نقد روزگار بود)) (عین القضاة، نامه‌ها، ۲۱۶) دیدن آینه فروغ در تولدی دیگر کاملاً مبرهن است و آینه وجه او در اشعارش منعکس می‌شود وی در این مجموعه شعرش سه ویژگی رفیع یک روشنفکر که همانا عبارتند از ۱- نگرش عقلانی به امور ۲- انسان محوری ۳- احساس تعهد نسبت به سرنوشت دیگران را دارد تا آنجا که به قول دکتر شفیع کدکنی، فروغ نمایش روشن فکر آوانگارد طراز اول ادبیات چهل پنجاه سال اخیر ایران است با همه‌ی خصلت‌هایی که یک روشنفکر دارد، با همه‌ی نقاط مثبت و منفی... فروغ اگر خاص‌ترین و برجسته‌ترین چهره‌ی روشنفکری ایران در نیمه‌ی دوم قرن بیستم نباشد بی‌گمان یکی از سه تن چهره‌هایی است که به عنوان روشنفکر به کمال در آنان صادق است، دنیایی پر از اضطراب و مغشوش و ناپایدار فروغ است که به تمام نگاه‌های او جنبه‌ی روشنفکری می‌دهد؛ همیشه سنت به دنبال تثبیت و نوعی آرامش دادن درونی و ظاهری به شخص است، سنت است که حالت ایستایی و نامتحرکی و در نهایت سکون و سکونت را به انسان می‌دهد در حالی که فروغ و لرزانی و اضطرابی و مغشوش الحال بودن شعر او درست نقطه‌ی مقابل سنت است که در آن نوعی تحکم شخصیتی و منشی وجود دارد، فروغ دعوت می‌کند به حرکت و تحرک و این تفکر روشنفکرانه‌ی اوست که مدام در پی کشف حقایق است در یک لحظه روح او را قرار نمی‌گذارد، در گذار از سنت به مدرنیته همیشه با دو نوع کنش متقابل و در عین حال موازی طرف هستیم در این گسیختگی روحی و فرهنگی و اجتماعی طیف روشنفکر به شکل کامل پشت بر سنت می‌کنند و از هر آنچه رنگ سنت به خود بگیرند گریزان‌اند و گاه کسانی هستند که بر پایه‌ی سنت به جنگ و پذیرش افکار جدید می‌روند که خوشبختانه فروغ از این دسته است، فروغ و شعر او نه تنها این نوع گسیختگی کامل فرهنگی را ندارد بلکه در بسیاری از جا‌های دیوان شعر او ردپای محکمی از سنت باقی مانده است. فروغ بر پایه‌ی سنت به نوعی مدرنیته درست و واقعی رسیده بود و زمانی می‌سرایید:

هرگز آرزو نکرده‌ام یک ستاره در آسمان باشم

یا چو روح برگزیدگان همنشین خامش فرشتگان شوم

هرگز از ستاره جدا نبوده‌ام با ستاره آشنا نبوده‌ام

و یا می‌گوید ((من از آسمان سخت نومیدم ای دوست...)) جایی می‌رسد که به آسمان تعلق می‌گیرد و به آن دل می‌بندد به سنت پای بندی دارد، در عین داشتن تفکرات اصلاح طلبانه‌ی خود.

## ۲-۲ شعر فروغ و انعکاس اندیشه‌های روشنفکرانه در شعر

یک وجه تمایز بین شاعر و نویسنده را احسان طبری منتقد معاصر به زیبایی بیان می‌کند. طبری معتقد است: ((نویسنده می‌خواهد تصویری را که از ادراک امری خارجی در ذهن او حاصل شده است به ذهن دیگری انتقال دهد اما شاعر می‌کوشد که حالت نفسانی خود را به یاری صورت‌های ذهنی به مخاطب خود القا کند.)) (طبری، ۱۳۸۸: ۱۱۸) قطعاً شاعری در القای حالت‌های نفسانی خود موفق‌تر عمل می‌کند که با جامعه‌ی معاصر خود بیشتر پیوستگی داشته باشد، شاعری که دردی و حس جنون آمیزی یا آرزویی سراپای وجودش را فرا نگرفته باشد هرگز در برافروختن چراغ شعر توفیقی حاصل نمی‌کند، شاعر باید ابتدا خود مجذوب شود تا بتواند جذب کند، فریدون مشیری در مجله‌ی روشنفکر که در سال ۱۳۴۵ منتشر شد (اتفاقیاً اولین شعر فروغ هم در همین مجله منتشر شد.) فروغ را با لسان الغیب مقایسه می‌کند و می‌گوید: ((اگر در قدرت کلام هم پای لسان الغیب برسد، حافظ دیگری خواهیم داشت)) و این قیاس فریدون مشیری یک دلیل عمده بیشتر نداشتن و آن گستاخی فروغ و پرده‌داری او در برابر ریاکاران زمانه و نابخردان روزگار که همانند حافظ می‌تازد بر افکار پلید این قشر که دست و پای پرواز فروغ را بسته‌اند، اگر چه قیاس فروغ با حافظ از جنبه‌های روشنفکرانه آن قابل نقد است و حافظ را اگر به عنوان یک روشنفکر عام قلمداد کنیم، او یک

روشنفکر دینی در معنای کامل می‌باشد و آنجایی فریاد بر می‌آورد که به دلیل شناخت گسترده از دین اسلام علم مخالفت با زاهدان ریایی که در پوشش اسلام سعی در بر آوردن خواسته‌های نفسانی خود هستند را بر می‌آورد، ولی افکار تجدد خواهانه فروغ بسی متفاوت‌تر از حافظ می‌باشد؛ لکن روح اصلاح طلبی و گستاخی آنان در مقابل ریاکاران است که وجه اشتراکی بین آن دو را بوجود می‌آورد و این قیاس را می‌توان اندکی توجیه کرد.

شهامت فروغ از هر جهت است که چنین قیاس عظیمی را برای وی رقم زده است او در نامه‌ای که در سال ۱۳۳۲ در کتاب (زیباترین اشعار فروغ فرخزاد) چاپ شده است نظر خودش را درباره‌ی طریقه و سویی که پیش گرفته این گونه بیان می‌دارد ((برای من که یک زن هستم؛ خیلی مشکل است که بتوانم در این محیط فاسد در عین حال روحیه‌ی خودم را حفظ کنم، من زندگی‌ام را وقف هنرم و حتی می‌توانم بگویم فدای هنر کرده‌ام، من زندگی را برای هنر می‌خواهم می‌دانم این راهی که من می‌روم در محیط فعلی و اجتماع فعلی خیلی سر و صدا کرده و مخالفین زیادی برای خودم درست کردم ولی من عقیده دارم بالاخره یک نفر باید این راه را می‌رفت و من چون در خودم این شهامت و گذشت را می‌بینم پیش قدم می‌شوم... من از میدان بدر نمی‌روم، من شکست نمی‌خورم و همه چیز را در نهایت خونسردی تحمل می‌کنم همان طور که تا حالا تحمل کرده‌ام.) هنر فروغ گریبان گیر او شد، اما هنری که آمیخته با انتقاد از همه چیز و همه کس بود، آنجا که ارزش‌های انسانی را رو به اضمحلال می‌بیند ندا بر می‌آورد؛ و در این راه تاوان سنگینی هم داده و هنوز هم می‌دهد، گویا در آوردن این سخن نیما یوشیج است که گفتند: (هنر شهادت است و آنکس که به کار هنر می‌پردازد، مقامی چون شهادت دارد.) رسالت واقعی روشنفکر ایستادن در برابر بطلان‌هاست و دریدن سینه مقابل ناهنجارهای اجتماعی است و هموست که افروزنده‌ی چراغی در تاریکی‌هاست، تاریکی‌هایی که در آن عقل به زوال و نیستی روی می‌نهد و به قول حافظ:

درون‌ها تیره شد باشد که از غیب چراغی بر کند خلوت نشینی

نمی‌بینم نشاط عیش در کس نه درمان دلی نه درد دینی

روشنفکر است که آینده را زودتر از آنچه اتفاق می‌افتد می‌بیند و تکان دادن اندیشه‌ها قبل از وقوع واقعه وظیفه‌ی اوست. از مهمترین ویژگی‌های یک روشنفکر می‌توان به مشخصات زیر اشاره کرد:

۱- ارزش دادن به مقام انسانی ۲- پیروی آر عقل و احترام به خرد و خرد ورزی ۳- تشویق به خلق اندیشه‌های نو ۴- مدام در پی ایجاد انقلاب بودن ۵- انسان گرایی اومانسیم<sup>(۶)</sup> ۶- دارا بودن تفکر آزاد ۷- عملکرد انتقادی نسبت به دموکراسی ۸- توده گرایی و ضدیت با اشرافیت (اریستوکراسی) ۹- غم خواری مردم ۱۰- عدالت خواهی ۱۱- گستاخی و مبارزه ۱۲- بستن چشم بر قضا و قدر ۱۳- در پی آزادی بودن و ویژگی‌های ارزشمند دیگری که می‌توان برشمرد که همه از ارزش‌های بلند انسانی هستند ما در حد مجال انعکاس این اندیشه‌ها را در شعر فروغ فرخزاد بررسی می‌کنیم.

## ۲- الف ( طرفداری از موجودیت زن و ارزش نهادن زن

بیا ای مرد ای موجود دلخواه بیا بگشای درهای قفس را

اگر عمری به زندانم کشیدی رها کن دیگرم این یک نفس را ...

ولی ای مرد ای موجود دلخواه مگو ننگ است این شعر تو ننگ

بر آن شوریده حالان هیچ دانی فضای این قفس تنگ است تنگ است (عصیان، ۳ و ۴-۱۳ و ۱۴ ص ۳۳)

او در شعر افسانه‌ی تلخ، زن را موجودی می‌بیند که در این دیار هیچ گونه امید رهایی ندارد؛ و هیچ گونه کور سوی امیدی برای او تعریف نشده است؛ شهر را پر از ظلمت برای زن می‌بیند و دوست دارد به شهر نور اوج بگیرد زن را چون مرغی پریشان و خسته بال می‌بیند که توان پرواز به آشیان خود را ندارد. در دیار فروغ کسی برای رفتن زن اشکی نمی‌ریزد و نه تلفهف و حسرتی از هجران او خورده می‌شود و نه کسی سر سودای او دارد، او تنها در پی گریز از این بیگانه مردمان است که دریغا هیچ نهانگاه امیدی برای او وجود ندارد، او می‌سراید:

به او جز از هوس چیزی نگفتند در او جز جلوه ظاهر ندیدند

به هر جا رفت در گوشش سرودند که زن را بهر شهوت آفریدند...  
چرا او شبنم پاکیزه‌ای بود که در دام گل خورشید افتاد  
سحر گاهی چو خورشیدش برآمد به کام تشنه‌اش لغزید و جان داد  
(افسانه‌ی تلخ، ۹ و ۱۰-۱۵ و ۱۶ ص ۲۷)

یا در مجموعه‌ی شعر عصیان حسرتی که از زن بودن خود می‌خورد را این گونه بیان می‌کند:  
آن داغ ننگ خورده که می‌خندید بر طعنه‌های بیهوده من بودم  
گفتم که بانگ هستی خود باشم اما دریغ و درد که زن بودم  
(برای تو، ۹ و ۱۰ ص ۱۳۴)

## ۲-ب) نفی و مبارزه با دورویی و ریاکاران

بدون شک یکی از وجه‌های اشتراک بین فروغ و حافظ همین تاختن بر انسان‌های ریاکار است حافظ می‌فرماید: صوفی شهر بین  
که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف و می‌سراید: (دیوان حافظ، غزل ۲۹۶ بیت ۸) زاهد خام  
که انکار می و جام کند پخته گردد چو نظر بر می‌خام اندازد  
(همان، غزل ۱۵۰ بیت ۴)

و همچنین در رویارویی با علمای دینی که در مقام عمل وقعی به شریعت نمی‌نهند این گونه می‌سراید:  
نه من ز بی عملی ملولم و بس ملامت علما هم ز علم بی عمل است  
(همان، غزل ۴۵ بیت ۳)

و درباره‌ی خرقه پوشان ریاکار این چنین می‌سراید:  
در این صوفی و شان دردی ندیدم که صافی باد عیش درد نوشان  
در این خرقه بسی آلودگی هست خوشا دل و قبای می‌فروشان  
(همان غزل ۳۸۶ بیت ۳)

یا می‌سراید:

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ که دست زهد فروشان خطاست بوسیدن  
(همان، غزل ۳۹۳، بیت ۹)

فروغی که در مجموعه‌ی اسیر و دیوار و حتی می‌توان گفت بسیاری از اشعار عصیان گرفتار هیجانانگیز درونی و جسمانی حقیر بود و  
همه چیز و کس را از چشم تعصب می‌دید، تعصبی که او را گرفتار کرده بود تا نتواند از زندگی‌اش آن گونه لذت ببرد طوری که آزاد  
تهرانی درباره‌ی مجموعه شعر اسیر او می‌نویسد: ((اسیر در واقع سمبولی از یک حالت روانی است که شخص خود را گرفتار دنیایی  
از سنت‌ها و تعصبات می‌یابد.)) (آزاد تهرانی، ۱۳۷۶: ۳۰) به ناگه در اثر ایجاد تحولات فکری چنین وجه غالبی از خود عرضه  
می‌کند، او در مبارزه با ریاکاری این چنین می‌سراید

می‌سوزم از این دو رویی و نیرنگ یکرنگی کودکانه می‌خواهم  
ای مرگ از آن لبان خاموش یک بوسه‌ی جاودانه می‌خواهم  
(شعر خسته، ۱۱ و ۱۲ ص ۵۰)

و یا باز در ادامه همین شعر این چنین می‌سراید:

دیگر به هوای لحظه‌ای دیدار دنبال تو در به در نمی‌گردم  
دنبال توای امید بی حاصل دیوانه و بی خبر نمی‌گردم  
(همان، ۱۸ و ۱۹ ص ۵۰)

و در شعر بازگشت خود در این رابطه می‌سراید:

اکنون منم که خسته ز دام فریب و مکر بار دگر به کنج قفس ره نموده‌ام



بگشای در که در همه دوران عمر خویش جز پشت میله‌های قفس خوش نبوده‌ام (بازگشت، ۱۱ و ۱۲ ص ۱۵)  
و در شعر ستاره‌ها این چنین می‌سراید:

ای ستاره‌ها مگر شما هم آگهید از دو رویی و جفای ساکنان خاک  
کاینچنین قطب آسمان نهان شدید ای ستاره‌ها، ستاره‌های خوب و پاک  
(ستاره‌ها، ۱۱ و ۱۲ ص ۶۴)

و در شعر شکوفه‌ی اندوه این گونه می‌سراید:  
بگذار زاهدان سیه دامن رسوای کوی و انجمنم خوانند  
نام مرا به ننگ بیا لایند اینان که آفریده‌ی شیطانند  
(شکوفه‌ی اندوه ۱۸ و ۱۹ ص ۱۰۰)

و در شعر پاسخ می‌سراید:  
بر روی نگاه خدا خنده می‌زنیم هر چند ره بر ساحل لطفش نبرده‌ایم  
زیرا چو زاهدان سیه کار خرقه پوش پنهان ز دیدگان خدا می‌نخورده‌ایم  
پیشانی از داغ گناهی سیه شود بهتر ز داغ مهر نماز از سر ریا  
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب بهر فریب خلق بگویی خدا خدا ...  
ماییم ما که طعنه‌ی زاهد شنیده‌ایم ماییم ما که جامه‌ی تقوا دریده‌ایم  
زیرا درون جامه به جز پیکر فریب زین هادیان راه، حقیقت ندیده‌ایم  
(پاسخ، ۱ تا ۴، ۱۰ و ۱۱ ص ۱۰۱)

و در مجموعه شعر عصیان می‌سراید:  
در کتابی یا که در خوابی خود نمی‌دانم نقشی از آن بارگاه کبریا دیدم  
تو به کار داوری و مشغول صد افسوس در ترازویت ریا دیدم ریا دیدم  
(عصیان، ۱۲۸ و ۱۲۹ ص ۱۲)

و باز هم در همین مجموعه شعر عصیان این گونه می‌سراید:  
گر خدا بودم ملائک را شبی صدا می‌کردم آب کوثر را درون کوزه دوزخ بجوشانند  
مشعل سوزنده در کف، گله پرهیزگاران را از چراگاه بهشت سبزتر دامن برون رانند

(عصیان، ۱۳۳ و ۱۳۴ ص ۱۲۹)

## ۲-ت) نبود یاریگر و سایه ظلمت

از دیگر ویژگی‌های یک روشنفکر مبارزه با تاریکی و ظلمت است و عصیان در مقابل این تاریکی‌هاست؛ فروغ در شعر تشنه‌ی خود  
این چنین در ارتباط با این مفهوم می‌سراید:

((زیر پایم بوته‌های خشک با اندوه می‌نالند / چهره‌ی خورشید شهرها دریغا سخت تاریک است / خوب می‌دانم که دیگر  
نیست امیدی / نیست امید / محو شد در جنگل انبوه تاریکی / چون رنگ نوری طنین آشنایی من ... (تشنه ص ۱۰۸))  
یا در شعر دنیای سایه‌ها این چنین می‌سراید:

((جسم زندانست یا صحرای آزادی؟ ظلمت شب چیست؟ شب، سایه‌ی روح سیاه کیست؟ او چه می‌گوید او چه می‌گوید، خسته و  
سرگشته و حیران، می‌دوم در راه پرسش‌های بی پایان ...))

و از اینکه در این تاریکی‌های بی پایان یاریگری ندارد این گونه ندا سر می‌دهد:  
نیست یاری تا بگویم راز خویش ناله پنهان کرده‌ام در ساز خویش  
چنگ اندر وهم خدای از زخمه‌ای زخمه‌ای تا بر کشم آواز خویش

(شراب و خون، ۱ و ۲ ص ۲۵)

فروغ خود را اسیر زنجیرهای نا بخردانه می‌داند:

هیچ جز حسرت نباشد کار من بخت بد بیگانه یی شد یار من

بی گنه زنجیر بر پایم زدند وای از این زندان محنت بار من

(راز من، ۱ و ۲ ص ۵۵)

فروغ می‌خواهد از این چاه ظلمانی و انسان‌های آمیخته با تاریکی به جای دیگری پناه ببرد و می‌سراید:

می‌روم خسته و افسرده و زار سوی منزلگه ویرانه‌ی خویش

بخدا می‌برم از شهر شما دل شوریده و دیوانه‌ی خویش

(وداع، ۱ و ۲ ص ۲۵)

و باز در شعر رمیده از جمع آشنایان نا آگاه و خاموش می‌گریزد به خلوت و تنهایی و می‌سراید:

ز جمع آشنایان می‌گریزم به کنجی می‌خزم آرام و خاموش

نگاهم غوطه در تیرگی‌ها به بیمار دل خود می‌دهم گوش ...

از این مردم که تا شرم شنیدند برویم چون گلی خوشبو شکفتند

ولی آن دم که در خلوت نشستند مرا دیوانه‌ای بد نام گفتند

(رمیده، ۳ و ۴-۷ و ۸ ص ۱۴)

و در شعر اسیر، فروغ خود را اسیر جهالت‌ها می‌داند و امید رهایی ندارد و می‌سراید:

در این فکرم من و دانم که هرگز مرا یارای رفتن زین قفس نیست

اگر هم مرد زندانبان بخواهد دگر از بهر پروازم نفس نیست

(اسیر، ۷ و ۸ ص ۱۹).

### ۳- نتیجه گیری

با پیدا شدن انقلاب‌های صنعتی در اروپای قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی و خصوصاً انقلاب فرانسه، افکار جدید که در سدد مقابله با فرهنگ غالب و دست و پای گیر آن زمان بود زاییده شدند، هم زمان با پیدایش و رشد صنعت چاپ و گسترش کارخانجات تجاری و صنعتی، و انقلابات پی در پی اقتصادی، نوع نگاه به زندگی نیز متفاوت گردید؛ توجه به عقل و خرد، اهمیت به نوع انسان خارج از هر گونه نگاه نژادپرستانه‌ی خود، گسترش روز افزون افکار فلسفی جدید و... همه و همه نوید بخش انقلابات فکری بشری دارد، هم زمان با این انقلابات و دیرتر از اروپا، کشورهای جهان سومی و ایران عصر قاجار نیز تحت تأثیر این بینش‌ها قرار گرفتند، ورود صنعت چاپ به ایران، گسترش روز افزون کارخانجات، اعزام دانشجویان و تحصیل کردگان ایرانی به خارج کشور جهت ادامه‌ی تحصیل که در زمان فرهاد میرزا شروع شده بود، تأسیس مدارس نظامی و دانشگاهی، تأسیس مدرسه‌ی دارالفنون، رشد و گسترش علوم انسانی و تجربی، زمینه را برای پذیرش این افکار در جامعه‌ی ایرانی آن دوره آماده کرد، در این بین شاعران و نویسندگانی بودند که تحت تأثیر این افکار روشنفکرانه به دنبال تصحیح و اصلاح برخی افکار و نگرش‌ها در جامعه‌ی عصر خود در ایران بر آمدند. یکی از این روشن خواهان و روشنفکران فروغ فرخزاد است، فروغ با وجود گسستگی عمیق بین دو دوره‌ی شعری خود به مرحله‌ای از تکوین عقلانی رسید که می‌توان بعضی اشعار او را نمونه‌ی کامل این تجدد خواهی دانست. وی با دیدن جوامع اروپایی آن زمان و آشنایی با فرهنگ و آموختن زبان آن‌ها بیشتر و بیشتر با مکاتب جدید و رسالت آن‌ها آشنا گردید.

فروغ در دوره‌ای که جامعه‌ی ایرانی کمترین وقعی به ارزش زن نمی‌نهاد، ندا دهنده‌ی آزادی و برابری زن و مرد گردید، او پا را فراتر از این نهاد و به یک مصلح گر اجتماعی در سطحی گسترده در اشعارش بدل گردید. نقطه‌ی عطف فروغ را می‌توان مجموعه‌ی شعر ((تولد دیگر)) او دانست که به دنبال یک سری تحولات روحی که حاصل زندگی مشقت بار او بود سروده شد؛ در این مجموعه فروغ به دنبال عرضه‌ی رسالت واقعی یک روشنفکر است و این مجموعه است که فروغ را در جمع بزرگترین روشنفکران چهل پنجاه سال

اخیر ایران قرار داده است. بی تردید نقطه‌ی مثبت فروغ در دیدگاه‌های روشنفکرانه‌ی او اهمیت دادن به سنت‌های با ارزش جامعه‌ی خود و تلاش برای اصلاح غلط‌های فرهنگی آن سنت‌ها بود، او نه تنها از سنت‌های محکم فرهنگی جامعه‌ی خود به طور کامل روی گردان نشد بلکه در صدد احیای برخی از آنها نیز بود، فروغ اندیشه‌ها و مکاتب فکری جدید را خام خوری نکرد و یکباره آنان را نپذیرفت، بلکه آن اندیشه‌ها را متناسب با ذهنیت توده‌ی مردم زمان خود تأویل کرد و این رسالت یک روشنفکر در معنای خاص و واقعی خود می‌باشد.

### \* پی نوشت:

- ۱- میشل فوکو: فیلسوف، مورخ و متفکر معاصر فرانسوی و واضع اصطلاح ((انسان گرایی ضد اومانیستی)) مرگ ۲۵ ژوئن ۱۹۸۴ میلادی پاریس فرانسه.
- ۲- ژان ژاک روسو: متفکر سوئیسی در سده‌ی هجدهم و اوج دوره‌ی روشنفکری اروپا می زیست، مرگ ۲ ژوئن ۱۷۷۸ میلادی
- ۳- ایمانوئل کانت: متفکر بزرگ آلمانی و چهره‌ی محوری در فلسفه‌ی جدید است، واضع عقل گرایی مدرن، مرگ در فوریه‌ی سال ۱۸۰۴ میلادی در پروس آلمان.
- ۴- سکولار یا سکولاریسم: عقیده‌ای است مبنی بر جدا شدن امر سیاسی از امور مذهبی و تأکید بر جدایی مذهب از سیاست دارد، بسیاری از کشورهای دنیا بر این مبنا حکومت آن‌ها پی ریزی شده است.
- ۵- نیهیلیسم یا پوچ گرایی: یک مکتب فکری که بر پایه هیچ انگاری دنیا و جامعه بشری است، این مکتب به همه کس و همه چیز شک می‌کند، نیچه فیلسوف آلمانی قرن نوزدهم معتقد است پیامدهای ناگوار این مکتب در نهایت همه‌ی ارزش‌ها و باورهای انسانی را نابود می‌کند.
- ۶- ماتریالیسم یا ماده باوری: یک مکتب فلسفی است که معتقد است واقعیت هر آنچه است که قابل لمس کردن باشد و در حال رخ دادن است، این ایدئولوژی حس گرایی در مقابل عقل گرایی است.
- ۷- اومانیسم یا انسان گرایی: جهان بینی فلسفی است که با نفی هر گونه ماورا الطبیعه بر خرد گرایی و روش‌های علمی تکیه دارد.
- ۸- اریستو کراسی یا نخبه سالاری: نظریه‌ای که با ارائه‌ی ویژگی‌هایی گروهی را بر انسان‌های دیگر برتری می‌دهد و در نهایت آن‌ها را برای حکومت داری برتر می‌داند.

### منابع

۱. آل احمد، جلال (۱۳۵۳) در خدمت و خیانت روشنفکران. تهران: انتشارات خوارزمی
۲. آزاد تهرانی، محمود شریف (۱۳۷۶) پریشا دخت شعر (زندگی و شعر فروغ فرخزاد). تهران: انتشارات ثالث
۳. ارسطو، در باره‌ی هنر شعر (۱۳۸۸) مترجم سهیل سمن افنان. تهران: انتشارات حکمت
۴. بصیر نیا، غلام رضا (۱۳۸۵) روشنفکری در ایران (مجموعه‌ی مقالات). تهران: نشر معارف
۵. برونوفسکی. مازلیش (۱۳۷۹) سنت روشنفکری در غرب از لئوناردو تا هگل، مترجم لی لا سازگار. تهران: نشر برکه
۶. بزرگ علوی، (۱۳۸۶) تاریخ ادبیات معاصر ایران، مترجم سعید فیروز آبادی. تهران: خیام
۷. پارسی نژاد، ایرج (۱۳۸۸) احسان طبری و نقد ادبی. تهران: نشر سخن
۸. حافظ شیرازی، (۱۳۸۸) تصحیح خلیل خطیب رهبر، چاپ چهل و هفتم. تهران: انتشارات صفی علیشاه
۹. حقانی. نجفی، موسی (۱۳۹۰) تاریخ معاصر ایران. اصفهان: نشر آرما
۱۰. حاکمی، اسماعیل (۱۳۸۶) ادبیات معاصر ایران. تهران: انتشارات اساطیر
۱۱. سروش، عبدالکریم (۱۳۸۷) رازدانی و روشنفکری و دینداری. تهران: موسسه‌ی فرهنگی سراط
۱۲. شمیسا، سیروس (۱۳۸۲) سبک شناسی شعر، چاپ نهم. تهران: انتشارات فردوس

۱۳. عیوضی، محمد رحیم (۱۳۷۷) سیر جریان روشنفکری در ایران و عملکرد آن در رویارویی با غرب. تهران: مرکز تبلیغات اسلامی
۱۴. فرخ زاد، فروغ (۱۳۷۹) دیوان اشعار، چاپ هفتم. تهران: انتشارات مروارید
۱۵. فیضی، کریم (۱۳۸۸) در باب آرای شفیع کدکنی. تهران: انتشارات اطلاعات
۱۶. کریس هارمن، (۱۳۸۶) تاریخ جهان، ترجمه‌ی پرویز بابایی، جمشید نوایی. تهران: انتشارات نگاه
۱۷. کسروی، احمد (۱۳۷۳) تاریخ مشروطه ایران، چاپ هفدهم. تهران: انتشارات امیر کبیر
۱۸. نقیب زاده، احمد (۱۳۸۷) در آمدی بر جامعه شناسی سیاسی. تهران: انتشارات سمت
۱۹. ویکور، ژوزه (۱۳۸۹) میشل فوکو، ترجمه‌ی نازی عظیمیا. تهران: انتشارات کارنامه

## Forough and the intellectual flow

Mokhar Ebrahimi<sup>۱</sup>, Abdollah Taheri<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup>-Assistant Professor Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran  
<sup>۲</sup>-MA Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran

---

### Abstract

Following the industrialization of European societies and the start of various scientific and industrial renaissance that began in France from the ۱۸th and ۱۹th centuries then generalized to all European countries, new ideas that were the product of profound industrial and scientific changes and, consequently, a change in the attitudes and cultures of Europe at that time, began to grow and led to the correction of some of the old and futile thoughts of that time. The arrival of industrial products, the increasing expansion of the printing industry, the deployment of Iranian educated abroad during the late Qajar era, and the need for a transformation in the foundations of the community that trained the minds of educated people, all created a particular attitude toward traditional norms, it not only closed the way for the development of some of the modernist thoughts of that time, but also tried to put an end these thoughts and eradicate them. In the meantime, there were poets and writers who, despite the extreme opposition of religious communities of their era, watched their way with intellectuals, and tolerated anti-moral riddles. One of these contemporary intellectuals is Forough Farrokhzad's worthy poet, who despite some ups and downsides and sometimes contradictory thoughts in his poetry, which is the result of spiritual changes and inner thoughts, attempted to break some of the taboos of the society of his time, such as the atrocious attitudes of women and inviting to fight and eliminate intellectual darkness and unconventional attitude towards religion and religious and terrestrial views, seeing mundane instead of heavenly. In this article, the author has tried at first to explain the concept of intellectuals; how these thoughts emerged; their entry into contemporary Persian poetry and the influence of Forough Farrokhzad on their thoughts and their application and reflection in his poetry. It is shown how changes in the thoughts of a poet can lead to a change in his poetic approach, and if this change is in a positive and constructive way can lead to the survival and immortality of the poet's name.

**Keywords:** syntactic constructs, aesthetics, semantic function, and khaghani

---